

حمایت بین المللی از حقوق بشر و «حاکمیت دولتها»¹

نویسنده: جوست دیبرویک

مترجم: حسین شریفی طرازکوهی

مقدمه مترجم

«نظم و امنیت» لازمه وجود و شرط قوام هر اجتماعی است که در چارچوب نظام حقوقی حاکم، تضمین و تأمین می گردد. حقوق بین الملل، به عنوان یک پدیده اجتماعی، در گذر زمان، به دلیل ضرورت حیات بین المللی، ابداع و حاکم بر روابط و مناسبات متقابل واحدهای ملی شد، تا بتواند عهده دار تنظیم روابط پیچیده دولتها شده و «نظم» تأمین کننده «ثبات و آرامش» را جایگزین هرج و مرج ناشی از «سیاست قدرت» کند. در این راستا هر واحد سیاسی - ملی تحت عنوان «موضوع حقوق بین الملل» از حاکمیت و استقلال برخوردار است. عناصر و مفاهیمی که موجبات تسلط کامل دولتها را در ابعاد داخلی و استقلال عمل آنها را در ابعاد خارجی فراهم می آورد. با این توضیح که در نظام سنتی حقوق بین الملل، حاکمیت مطلق و قاهرانه دولتها بر اتباع و شهروندانش در روابط داخلی و استقلال عمل آنها در پرتو دو اصل «احترام به حاکمیت» و «عدم مداخله در امور خارجی» از ارکان نظام بین المللی تلقی می گردید.

تحول جامعه بین الملل و ظهور مفاهیم و ارزشهای نوعی در پرتو اندیشه های بشر دوستانه بر گرفته از تجارب و تاریخ گرانبار و ناخوشایند حیات آدمی، و ترقیات علوم و فنون و صنایع و تکنولوژی که در خدمت بشریت قرار گرفته و ارتباطات را سهلتر نموده اند، عرصه های نوینی را باز کرده است. وابستگی مادی - معنوی و منافع متقابل بشری، وجدان و احساس مشترک در قبال مشکلات و معضلاتی که حیات نوع بشر را به مخاطره افکنده، منجر به ایجاد دگرگونیهای ژرف در ساختار نظام بین الملل، به ویژه در مفهوم حاکمیت های مستقل شده است. با بین المللی شدن مستمر حیات اجتماعی و طرح مقوله «نفع و مصلحت جامعه بین المللی» سبب شد تا اختیار و آزادی عمل دولتها در جلب و تأمین صرف منافع ملی،

1- Jost Deibrucek, International protection of Human Rights and state. Third world attitudes Toward International law, Frederick E. Snyder (ed). (Martinus Nijhoff publishers-1987) pp.263-274

محدود و تعهدات و تکالیف جدیدی به دولتها محول شود. همچنین اهمیت پیدا کردن و به تبع آن طرح حقوق اساسی بشری با استناد بر کرامت انسانی و الزام دولتها به رعایت آنها به نحوی افراد را در قلمرو نظام بین المللی قرار داده و مفهوم اقتدار مطلق ناشی از حاکمیت و مرزبندیهای جغرافیایی را در سطح کلان کمتر نموده و برداشتهای نوینی از مفهوم حاکمیت ارائه گردیده است. به عبارت دیگر، در مجموع موضوعیت پیدا کردن فرد انسانی در قالب حمایت از «حقوق ذاتی» اش منجر به ظهور رهیافتهای و نگرشهای مترقیانه و گرایشهای حقوقی جدید در نظام حقوق بین الملل شده است.

در این مقوله آمیختگی پدیده های سیاسی با «علم حقوق»، کاملاً ملموس است. اما فارغ از زمینه ها و اوامل سیاسی موجد نگرشهای نوین حقوقی که در آن شبهه سوءاستفاده قدرتمندان جهت اعمال سلطه وجود دارد، باید اذعان کرد که تحول مشهود و بنیادینی که بر ابعاد اخلاقی - انسانی تکیه داشته باشد، صورت پذیرفته و در حال تکوین است که در حاکمیت و استقلال عمل دولتها را تحت الشعاع قرار داده است. اما از نظر حقوقی چه رابطه ای بین «مفهوم حاکمیت» و «حقوق بشر» وجود دارد که از حمایت بین المللی برخوردار می شود و حساسیتهای زیاد و روز افزونی در نزد افکار عمومی پیدا می کند؟ آیا فرض بر تقابل و تضادی است؟ در غیر این صورت، علت عدم اقبال برخی از کشورها به این رویکرد نوین بین المللی چیست؟ از مفهوم حاکمیت چه تعریفی باید ارائه داد که با سایر اصول حاکم بر روابط انسانی، سنخیت و هماهنگی داشته باشد؟ آیا محک و معیار اعمال موازین بین المللی ناظر بر حمایت از حقوق بشر، در چه چارچوبی قابل تحلیل است که از واگرایهای ممکن در نظام بین المللی بین واحدهای سیاسی برخوردار از حاکمیت جلوگیری کند؟

نویسنده مقاله در مقام پاسخ گفتن به چگونگی روابط بین حاکمیت و حمایت بین المللی از حقوق بشر، بر آمده است، وی با تبیین تحولات نوین و مکاتب فکری و در پرتو داده های تاریخی بر این باور است که بین این دو مقوله که هر دو از ارکان نظام بین المللی هستند، هیچگونه تضادی نباید قائل بود، اما موانعی وجود دارد که باید در رفع آن کوشید، لذا در این جهت توصیه هایی را ارائه می دهد.

حقوق بین الملل، به عنوان یک نظم حقوقی، به واسطه فقدان «قدرت اجرایی متمرکز» از نظمهای حقوقی «ملی» یا «درون سازمانی»^۲ متمایز می گردد. فقدان این قدرت اساسی، متأسفانه در مورد حمایت بین المللی از حقوق بشر نیز محسوس است. آن بخش از قواعد حقیق بشر که رعایت می شوند با آن بخش از قواعد مزبشر که توسط «جامعه بین المللی» به عنوان قواعد لازم الاجراء پذیرفته شده اند، تفاوت زیادی

دارد. رکن اساسی و مؤثر ناظر بر حمایت از حقوق بشر ملحوظ در کنوانسیونهای بین المللی، تقریباً در همه طرحهای اجتماعی- سیاسی ۱۵^۳ ساله اخیر درج گردیده، اما متأسفانه در عمل نادیده انگاشته می شود. با توجه به استقلال و اقتدار عالی کشورهای، حاکمیت آنها، به عنوان مسئول اصلی نسبت به وضع تأسف بار اعمال کنترل بین المللی مراعات حقوق بشر شناخته می شوند.^۴ گرچه دیگر موضوعات حقوق بین الملل، نظیر سازمانهای بین المللی و تا حدودی افراد به عنوان «بازیگران نظام بین المللی»^۵ در نظر گرفته می شوند، اما همچنان کشورهای دارای حاکمیت به عنوان اساسی ترین و اصلی ترین عنصر تشکیل دهنده نظام بین المللی محسوب می شوند. از این رو، کشورهای دارای حاکمیت نه تنها قواعد بین المللی حمایت از حقوق بشر را مقرر می دارند، بلکه روند اجرا (یا عدم اجرا)ی آنها را نیز مطابق با «اراده مطلق شان» تعیین می کنند. از این نظر «حاکمیت کشورها» و «حمایت بین المللی از حقوق بشر» ناسازگار جلوه می کنند.

با فرض عدم سازگاری اصل «حاکمیت کشورها» با «حمایت بین المللی از حقوق بشر»، دو مکتب فکری اساسی ظهور نمود^۶ که از استراتژیهای متعارضی حمایت به عمل آورده اند. اولین مکتب، نظریه «فوق ملی گرایی» یا «فراملیتی» را در پوشش دادن حاکمیت کشورها به عنوان عنصر اساسی تشکیل دهنده نظام بین المللی، مورد توجه قرار داده است. مکانیسمهای «فراملی» اعمال حقوق بشر، جایگزین حمایت بین المللی حقوق بشر، می شوند. این مکانیسمها، یا به عنوان یک الگوی «غیر حکومتی، مردمی، عمومی» یا با ماهیت فوق ملی، «عمودی»، سلسله مراتبی، تلقی می شوند. در هر صورت، حاکمیت ملی به عنوان مانعی در جهت اعمال و اجرای بین المللی حقوق بشر، بایستی از طریق تغییر ماهیت سنتی کشور (که

3-See generally Human Rights- A compilation of international instruments. U.N. Doc. S T/HR/1/Rev. 1(1987); L. Sohn & T. Buergenthal, International Protection of Human Rights (1973).

4- See, e.g., R.Falk, Human Rights and state sovereignty at 3 **passim** (1981) (hereinafter cited as Falk, Human Rights). Governments do not protect human rights, they violate them. Report of the conference on implementing a human rights commitment in United States Foreign policy (quoting Roger Baldwin). Quoted in Shephard. **Transnational Development of Human Rights: The Third World Crucible**, in Global Human Rights: Policies, Comparative Resources, and NGO Strategies 213 (1981).

5- See Oda, **The Individual in International Law**, in Manual of Public International Law 496 (M. Sorensen ed. 1968); E. Brian. **The Legal Organization of International Society**, Manual of public International Law 55 (M. Sorensen ed. 1968).

6- These may be termed the non- internationalist and the transnational/supranational schools of thought, see notes 5-10 & accompanying text **infra**.

دارای صلاحیت انحصاری اعمال حاکمیت در قلمرو یک سرزمین، توصیف می شود)، به یک عامل فرعی تبدیل شود و ای از بین برود، ریچارد فالک به این نظریه متمایل است، وقتی که می گوید: «بدون ایجاد یک نظام نوین جهانی که بر حاکمیت دولتها مبتنی نباشد، حمایت بین المللی از حقوق بشر، محکوم است که حاشیه ای فرعی باقی بماند»^۷ با این وجود وی می پذیرد که گاهی، حمایت بین المللی مؤثر از حقوق بشر، حتی امروز نیز می تواند به عمل آید.^۸ از جمله پرسشهایی که راجع به این گرایش باقی می ماند این است که «چگونه و مهمتر این که چه وقت، چنین نظام نوینی تحقق خواهد پذیرفت؟»^۹ (فقط بحث از نقائص و خطرات احتمالی نظام مزبور نیست).^{۱۰}

اما مکتب فکری دیگری، که شامل برخی نویسندگان به ویژه «عملگراها» در زمینه سیاست خارجی می شود، به مفهوم «حمایت بین المللی از حقوق بشر» متمایل کمتری نشان می دهد و حتی نسبت به آن به طور آشکار گرایش منفی دارد. صاحبان این نظریه بر این باورند که اساساً حمایت از حقوق بشر یک موضوع داخلی کشورها است و مطمئناً یک سوژه مناسب و اساسی نیست تا به وسیله ابزارهای سیاست خارجی تعقیب شود. اصل «عدم مداخله در امود داخلی کشورها» اولویت و تقدم موضوعات و مسائل حقوق بشر را (به عنوان یک موضوع اساساً داخلی) می پذیرد.^{۱۱} اگر کسی این نوع از استدلال را به « Hedly Bull » نسبت دهد، نظریه مزبور تفسیر جامعی از کارهای وی است،^{۱۲} اما در این باره می توان از هنری کسینجر به عنوان یک طراح برجسته سیاست خارجی نام برد.^{۱۳} گرچه هر دو مکتب، مسائل مربوط به «اعمال حقوق بشر» را در سطح بین المللی (به اهداف عملی و نیز یک سلسله دلایل نظری خیلی مهم) طرح نموده اند، با این وجود رضایتبخش و قانع کننده نیستند. از یک سو، به نظر می رسد هر گونه

7-Falks; **Responding to Severe Violations, in** Enhancing Global Human Rights 245 (1979) (hereinafter cited as Falk, **Responding to Severe Violations**).

8-Ibid. at 212.

9- See the critical appraisal of Falks approach by S. Hoffmann, *Duties Beyond Borders* 139 (1981).

10- Falk himself admits of these dangers when he observes that {t}he centralization of power, nonterritoriality, and the decline of the state do not necessarily entail any normative promises. This outcome could well be tyrannical, chaotic, exploitative, technocratic, declining, and unstable. Falk, **Responding to severe violations. Supra note 5, at 253.**

11- See, for example, the noninterventionist stance taken by T. Vincent, *Nonintervention and international order* (1974).

12- See Bull, *Human Rights World Politics, in Moral Claims in World Affairs* 79 (Pettman ed. 1979); see also Vincent, *Western Conceptions of a Universal order, in Moral Claims in world Affairs* 52 (pettman ed. 1979).

13- For an evaluation of Mr. Kissingers position, see S.hoffmann. supra note 7, at 38-39

بازگشت به مفهوم کلاسیک «حمایت از حقوق بشر»- که منحصرأ موضوع داخلی کشورها تلقی می گردد- با عملکرد کنونیکشورها و تئوری حقوقی - سیاسی بین المللی، تباین دارد.^{۱۴} از سوی دیگر نظر به اینکه نظام بین المللی الزاماً و حتی به صورت رو به تزایدی به مفهوم حاکمیت^{۱۵} وابسته می شود، استراتژیهای مبتنی بر نظم نوین جهانی برای اعمال حقوق بشر، نابهنگام جلوه می کند.

اما مهمتر این که هر دو دیدگاه سنتی و الگوی نظم نوین جهانی، از یک برداشت نادرست از قلمرو سیاسی- حقوقی «اصل حاکمیت» آن گونه که امروزه بسط داده شده است، نشأت می گیرند. در عین حال، الگوی نظم نوین جهانی، بر گرفته از یکم ارزیابی سطحی (نسنجیده) از نقش دولت در روند اجرایی حقوق می باشد. از این رو مقتضی است هر دو تفمکر و نظریه به نوبت بررسی گردند.

مبانی و توسعه نوین مفهوم حاکمیت

مبانی و جایگاه مفهوم حاکمیت در حقوق بین الملل

مفهوم حاکمیت غالباً با مفهوم «قدرت یا اقتدار مطلق» حکومتها و دولتها یکسان تلقی می شود. نظریه «بدن» که حاکمیت را به عنوان «قدرت مطلق و لایزال»^{۱۶} تعریف و یا پادشاه را به عنوان «قاهر مطلق (کسی که دارای قدرت فائقه است)»^{۱۷} توصیف می کند، عموماً برای اثبات مفهوم «حاکمیت» به عنوان «اقتدار مطلق»^{۱۸} مورد استناد قرار می گیرد.^{۱۹} از اینرو، بنا بر تعریف، یک کشور دارای حاکمیت را نمی توان تابع هیچگونه قاعده (بین المللی) برتر، نظیر قواعد حقوق بشر دانست، مگر آن که با رضایت آن کشور باشد و کار ببرد یا عدم کاربرد قواعد مزبور در اختیارش باقی بماند.^{۲۰} این استدلال فی نفسه متقن و مدلل است. با این وجود در مورد استنباط و تفسیر نادرست از نظریات «بدن» و پیروانش ساکت است. «بدن» علاقمند به ایجاد اصل «قدرت مطلق» حکومتها و پادشاه در مفهوم و معنای ناحدود و حتی «قدرت عمومی» در پادشاه و خارج کردن قدرتهای معارض با آن یا حکامی نظیر کلیسا و طبقه نجبا بود. بدن،

14- See text accompanying notes 32-36 in fra.

15- This is expressly admitted by Richard Falk in Falk, Human Rights, supra note 2, at 33 and Falk, Responding to severe Violations, supra note 5, at 207.

16-Potestas legibus solut

17- Legibus solutas

18- absolute power

19- See J. Bodin, The First Booke of a Commonweale, in The Six Books of a Common wealae (K.D. McRae ed. 1962).

20- I bid. At 84.

یک چارچوب مفهومی را جهت جریان «ملی سازی قدرت»^{۲۱} که برای تمامیت ارضی کشور ضرورت داشت، پیش بینی نمود، تمرکز قدرت به صورت «نامحدود و بی حد و حصر» مورد نظر وی نبود. چه به نظر می رسید که حاکمیت پادشاه باید مقید و محدود به «حقوق الهی»^{۲۲} و یا «حقوق طبیعی»^{۲۳} باشد. همانگونه که به وسیله فیلسوفان معاصر (وی) بیان گردید. برای نمونه «امریکو دو واتل» که مفهوم حاکمیت را در مقابل «استقلال خارجی» تمامیت ارضی (کشورهای) نوبنیاد به کار می برد، طبیعتاً حق حاکمیتی را که عیناً به وسیله همان حق توسط سایر کشورها محدود می شود، بنا می کند.^{۲۴} یک محدودیت جزئی بر مبنای اصل *neminem laedance* حقوق طبیعی که نباید به دیگری زیان وارد نمود.

ایده اصلی شناسایی اصل حاکمیت به این منظور بود تا یک مفهوم حقوقی و یک عنصر ساختاری از نظام بین المللی پیش بینی گردد، تا بتواند بازیگران ذی صلاح و دارای قدرت عمل را به عنوان شرکای ثابت در روابط بین الملل در اجرای حقوق داخلی و خارجی، در خود جای دهد، «حاکمیت»، ابزاری نظری برای ایجاد یک نظم سیاسی و حقوقی بود که از موجودیتهای قابل شناسایی با توانایی واکنش متقابل تشکیل می شد.^{۲۵}

حاکمیت مترادفی برای «قدرت مطلق و نامحدود» نبود. شناسایی اصل «وفای به عهد»^{۲۶} حقوق طبیعی، دقیقاً جزء دیگری از دلالت بر مفهوم محدود حاکمیت به عنوان یک اصل حقوقی می باشد.

21- I owe this very illustrative term to the constitutional law course conducted by W. Howard Mann at the Indiana University School of Law at Bloomington which I had the privilege to attend in 1959

22- J. Bodin, supra note 14, at 104.

23- Natural law.

24- E. diVattel, *The Law of Nations; or Principles of The Law of Nature, Applied To The Conduct And Affairs Of Nations And Sovereigns* 12 (1980).

25- See Quaritsch, *Bodins Souveranitat und das Volkrecht*, 17 *Archiv des Volker rechts* 257, 272 - 73 (1978): see also Delbruck, *Menschenrechte im Schnittpunkt zwishem Schutzanspruch und staatlicher Souveranitat* 22 *Cerman Yearbook of Lnternational Law* 3 84, 387 89, 396-97(1979).

26- *Pacta saunt servanda*

توسعه مفهوم حاکمیت و قلمرو نوین آن

در قرن ۱۹ این معنا که اصل یک مفهوم ذاتاً نامحدود و مطلق می باشد، می رفت که در روابط واقعی بین دولتها به فراموشی سپرده شود. معهدا نویسندگان حقوقی، به برداشتی از حاکمیت به عنوان یک مفهوم حقوقی و این که حاکمیت «اساساً یک مفهوم مقید» می باشد، تداوم بخشیدند. آنان حاکمیت را یک مفهوم نسبی تلقی می نمودند تا یک مفهوم مطلق، از نظر سیاسی، نظام بین الملل قرن ۱۹، با یک عنصر ساختاری جدید، یعنی مفهوم «تعادل قدرت»^{۲۷} تبیین گردیده (که کاملاً در قرن ۱۹ توسعه داده شده) و به عنوان یک معیار تعریف حاکمیت دولتها شناسایی می شود. از این جهت، حتی در سطح سیاسی این نظریه که حاکمیت یک مفهوم مطلق و بدون محدودیتها و موانع خارجی است، واقعاً محتملی نیافت.

طرح مفهوم نوین حاکمیت، مفهومی که حاکمیت را یک ویژگی و خصیصه ضروری دولتهای تشکیل دهنده نظام بین المللی و در یک نظم حقوقی بین المللی، و در عین حال یک مفهوم نسبی مشروط به محدودیتهای مقتضی نظام بین المللی تلقی می کند، می تواند واقع بینانه تر باشد. در این مقام، تمرکز و تاکید بر روی مقررات منشور ملل متحد، به عنوان «قانون اساسی جهانی»^{۲۸} می باشد. منشور ملل متحد، حاکمیت متساوی^{۲۹} دولتهای عضو را مورد شناسایی قرار داد، و بر آن تاکید می کند و آن را به این ایده ارتباط می دهد که نظم حقوقی و سیاسی بین المللی، منوط به ثبات دولتها و تواناییهایشان برای عمل موثر می باشد. اما در فصل ۷ مربوط به صلاحیت های سازمان مقرر می دارد که به طور موثر در سیاست دولتهای عضو در صورتی که آنها صلح و امنیت بین المللی را به خطر اندازند دخالت کند.^{۳۰} حاکمیت به عنوان یک اصل شناسایی شده در منشور ملل متحد، مطابق با مواد مندرج در فصل ۷، و نیز ساختاری قدرت نابرابر آنگونه که امروزه وجود دارد (مثلاً در مورد دارندگان حق وتو و سلاح اتمی)، مورد توجه قرار می گیرد.

27- For a very pertinent discussion of the concert of Europe as a power relationship based on the balance of power which was envisaged as restraint on the sovereign states, see L. Claude, Jr. *Swords Into Plowshares* 21-39 (4th ed. 1971).

28- World constitution

29- (Sovereign equality) U.N. charter art.2, para.t.

30- see U.N. Charter, ch. VII.

همچنین منشور تعهداتی را بر عهدهٔ دول عضو می‌گذارد تا احترام به «حقوق بشر» را بدون تبعیض قائل شدن بین نژادها، جنسها، یا ملیتها ارتقاء بخشند.^{۳۱} این تعهد (که از طریق اسناد مختلف حقوق بشر تدوین شده است) علی‌رغم ادعاهای متقابل کشورهای عضو نظیر آفریقای جنوبی، دائماً به عنوان اینکه یک تعهد غیر قانونی و نامشروع در قبال حاکمیت دولتها تلقی نمی‌شود، تفسیر شده است.^{۳۲}

ذکر مواردی چند می‌تواند نظریهٔ مزبور را توضیح دهد. در اوایل ۱۹۷۴، مجمع عمومی ملل متحد، مسئله نقض حقوق بشر در بلغارستان، لهستان و رومانی را مورد بررسی قرار داد. رژیم فرانکو در اسپانیا و نیز مسئله رفتار با جمعیت رنگین پوست آفریقای جنوبی، دستور کار بعدی بود که موجب تلاش رسوای سازمان ملل علیه آپارتاید گردید. همچنین فرانسه علیه نقض حقوق بشر در الجزیره اعلام جرم نمود.^{۳۳} در این موارد مجمع عمومی تسلیم ادعاهای دول عضو ذی نفع که موضوعات مطروحه را در صلاحیت انحصاری خود می‌دانستند، نگریدید. دولتهای مزبور ادعا می‌کردند که برخورد بین المللی با مسائل فوق، حاکمیتشان را نقض می‌کند.

مقررات ملل متحد، تبیین می‌نماید که اصل عدم مداخله درباره مسئله نقض حقوق بشر، اعمال نخواهد شد، اگرچه در مورد سلسله اقداماتی که بایستی چنین تخلفاتی صورت پذیرد، جای بحث وجود دارد.^{۳۵}

31- U.N. Charter art. I, para; 3; ibid. at art. 13, para. I; ibid. at, art. 55, para. I.

32- As to the United Nations practice with regard to U.N. Charter art. 2, para. 7 in the context of human rights, see I Repertory of United Nations Practice 55-58, U.N. Sales No. 1955, V.2(1955); I Repertory of United Nations Practice, Supplement No. 1 25-28, U.N. Sales No. 1957.V. 4 (1958); I Repertory of United Nations Practice, Supplement No. 2 121-24, U.N. Sales No. 64. V.5 (1963-64); I Repertory of United Nations Supplement No. 3 67-70, U.N. Sales No. E.72. N. 2, & 7 of **The Charter, 124 Recueil Des Cours 1 1 371 (1968)**; Henkin, **Human rights and Domestic Jurisdiction**; in *Human Rights, International Law and The Helsinki Accord* 21 (T. Buergenthal ed. 1977); J. Delbruck, *Die Rassenfrage als problem des Volkerrechts und Nationaler Rechtsordnungen* 104 (1971).

33- Notorious struggle

34- I Repertory of United Nations Practice, Supplement No. 2 122-23, U.N. Sales No. 64. V. 5 (1963-64).

جدیدترین و مهمترین موردی که مفهوم حاکمیت به عنوان مانعی در برابر دخالت و توجه جامعه بین المللی به نقض حقوق بشر، پذیرفته نشد، اعلام جرم شدید اتحاد شوروی (سابق) در چهار چوب کنفرانس همکاری و امنیت اروپا می باشد، اتحاد شوروی (سابق) از ادعای صلاحیت انحصاری خود دست کشید و وارد بحث ماهوی در مورد مسایل مطروحه در کنفرانس بلگراد گردید.^{۳۶}

از مطالب فوق الذکر می توان منطقاً این نتیجه را گرفت که شناسایی و پذیرش همزمان «اصول حاکمیت و حمایت بین المللی از حقوق بشر» تعارض تنوریک ندارند. اما در عمل ممکن است « وجود دولت دارای حاکمیت» با «حمایت بین المللی از حقوق بشر» آنگونه که فرامیته معنقدند،^{۳۷} ناسازگار و متعارض باشد، و بنابراین بایستی به عنوان یک عنصر تشکیل دهنده استراتژیهای اعمال حقوق بشر، مورد استفاده قرار گیرد. نقش کشور دارای حاکمیت در روند اعمال حقوق بشر، بایستی مورد بررسی قرار گیرد.

اعمال حقوق بشر و نقش کشور دارای حاکمیت

«اجرای حقوق بشر و نقش دولت»

نگرش سنتی نسبت به حقوق بشر که تا حد زیادی از فلسفه سیاسی Lockean نشأت گرفته، معمولاً تا حدودی ویژگی ضد دولتی و ضد حکومتی دارد. این امر به ویژه در مفهوم حقوق مدنی و سیاسی لیبرال-کلاسیک، مصداق دارد که به عنوان محکی برای تجاوز به آزادیهای فردی، در نظر گرفته می شود. از

« »

: « »

Falk **Responding to Severe Violations, supra, note 5**; for a critical appraisal of the revival of bellum notions in the context of human rights, see Delbruck, **Rechtsprobleme der Friedenssicherung durch Sicherheitsrat und Generalversammlung der Vereinten Nationen, in** *veteinte Nationen im Wadel Fntwicklungslinien der ptaxis der vereinten Nation in Volkerecht Sicht* 131 (W.A.Keweing ed. 1975).

36- For documentary feferences, see **Verlauf und Abschluss des Belgrader KSZE. Fl ogertreffens, 33** Eueopa- Arehiv D217 (1978). See also in this context the concluding speech of the chairman of the Soviet delegation. Ibid. at257. For a rather critical summary survey of the Belgrde meeting see **New Try at Belgrade, 1977** Am. Foreign Rel. 43; **Follow- Up at Belgrade, 1978 A.M.** Foreign Rel. 34.

37- See text accompanying notes 5 8 supra.

سوی دیگر حقوق اجتماعی و اقتصادی که در زمینه های بسیاری از فلسفه سوسیالیستی^{۳۸} نشأت می گیرد، منوط به رعایت ارکان حکومت می باشد، اما نایستی فراموش شود که تحقق حقوق اساسی سنتی وابسته به اداره و نظارت دقیق دستگاه دولت، یعنی محاکم حقوقی است. هیچ کس غیر از امانوئل کانت این چنین به ما یاد آور نشده است که: آزادی فردی در یک جامعه حقوقی تأمین می شود، جامعه ای که کانت آن را «جمهوریت» یا «کشور خوب» توصیف می کند.^{۳۹}

در حالی که نقض شدید حقوق بشر توسط بسیاری از کشورها ممکن است شدیداً هر بیننده ای را متأثر سازد و یا هر کسی ممکن است به طرفداری جدی از کسانی متمایل گردد که سعی می کنند استراتژیهای اعمال حقوق بشر را فراتر از حاکمیت دولتها توسعه دهند یا سعی می کنند بر «کشورهای دارای حاکمیت» غالب شوند، اما بایستی به خاطر داشت که حداقل در وضعیت کنونی هیچ مکانیسم دیگری برای اجرای مناسب حقوق بشر، غیر از مکانیسمهای حکومتی نمی توان به وجود آورد. از سوی دیگر (ولو این که عمومیت ندارد)، اجرای حقوق بشر در راستای روند «الگوی مردمی» توسط گروه های خصوصی، علیرغم مقاصد عالی، به یک تبعیض منجر شده است چه گاهی تلاش بیش از حد برای اعمال حقوق بشر، سبب انکار و نفی حقوق بخش وسیعی از شهروندان شده است. اگر از مباحث فوق الذکر نتیجه گیری شود که کشور دارای حاکمیت (برخوردار از قدرت وسیعی و مؤثر برای اجرای قانون) یک عامل اصلی در اجرای حقوق بشر می باشد، پرسشی پیش می آید که آیا این همان گرایشی است که در اسناد مختلف بین المللی ناظر بر حمایت از حقوق بشر، نظیر میثاقهای ملل متحد وجود دارد؟

کشور دارای حاکمیت و نقش آن بر اساس اسناد بین المللی حقوق بشر.

همان طور که در آغاز بحث ذکر گردید، تخطی از برخی قواعد بین المللی حقوق بشر، متوجه کشورهاست تا اشخاص یا گروههایی از اشخاص. عباراتی که از آنها بیشتر در تنظیم میثاقها و اسناد حقوق بشر استفاده شده است عبارتند از: دولتهای عضو متعهد می شوند... تا به حق معینی احترام بگذارند، تا آن را اجرا کنند، تا آن را با وارد نمودن در حقوق داخلی تضمین کنند، تا از هر گونه نقض آن از طریق

38- For a detailed discussion of the different concepts of human rights, see L. Henkin, *The Rights of Man Today* 31-88 (1978): see also S. Hoffmann, *supra* note 7, at 95 140: Falk, *Human Rights*, *supra* notes 2, at 152-52.

39- I. Kant, *Der Allgemeinen Rechtslehre Zweiter Teil*, in *Immanuel Kant's Werke* 122 (F. Cassirer ed. 1916)

مکانیسمهای باز دارنده، ممانعت نمایند.^{۴۰} به ندرت مقرراتی وجود دارد مطابق اسناد حقوق بین المللی، افراد بتوانند در نزد محاکم حقوقی یک حق خاصی را اجرا کنند. یکی از بارزترین استثنائات در این رابطه، در سطح بین المللی، ملده ۵ کنوانسیون بین المللی راجع به محو هرگونه تبعیض نژادی^{۴۱} (۱۹۶۶) می باشد که در آن تصریح شده است هر کس حق دارد بدون هیچگونه تبعیض از هر مکان یا هرگونه خدماتی که برای عموم اختصاص داده شده، استفاده کند. به نظر می رسد که قاعده مزبور، منحصرأ از صلاحیتهای ملی اعضای کنوانسیون باشد. در سطح منطقه ای، حق افراد مطابق ماده ۲۵ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر،^{۴۲} استثناء برجسته دیگر نسبت به قاعده (کلی) است.

و اما در بررسی مضیق و محدودتر روند اعمال حقوق افراد انسانی، مجدداً آشکار می گردد که این دولت است که ملزم به اجرای هرگونه تصمیمی متخذه به نفع اشخاص توسط یک محکمه یا سازمان بین المللی می باشد. از این رو، برای مثال، بر عهده حکومت استرالیا بود تا مجموعه قوانین کیفری اش را درباره حداکثر مدت بازداشت مقدماتی یک شخص، پس از آن که کمیسیون اروپایی و دیوان اروپایی حقوق بشر احراز نمودند که حقوق موجود آن کشور مخالف «آزادی فردی» و «اصل تناسب» است، تغییر دهد. این امر به همین سان اگر که در یک مورد مشابه تصمیمی در دیوان علیه جمهوری فدرال آلمان اتخاذ می شد، مصداق داشت.^{۴۳}

بنابراین نتیجه گرفته می شود که قاعده بین المللی حقوق بشر معاصر مطابق نظریات ابراز شده (ذکرشده) در این بحث در مورد نقش دولت، اساساً بر کشورهای دارای حاکمیت به عنوان مرکز ثقل مدیریت اجرایی قانون، متمرکز می گردد. درخواست یک سیستم بین المللی به عنوان میزانی برای

40- See, e.g., International Covenant on Civil and Political Rights, 21 U.N. CAOR Supp , (No. 160 at 49, U.N. Doc. A/6316(1966); International Convention the Elimination of All Forms of Racial Discrimination, 18 U.N. CAOR Supp. (NO. 15) at 35, U.N. Doc. A /5515 (1963).

41- International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination, 18 U.N. CAOR Supp. (NO. 15) at 36, U.N. Doc. A/5515 (1963). For amore detailed discussion of the individual,s rights under this convention,see Delbruck, supra note 24. at 95

42- For text and discussion of the individual,s rights under art. 25 of the European Convntion, see Z. Nedjati, Human Rights under the European Convention (1978).

43- See Eur. Court H.R. Wemhoff Case, judgment of 27th June 1986; Eur. Court H.R. Numeister Case, judgment of 27th Jun1968.

چگونگی اعمال حقوق بشر، مستلزم بررسی دقیق نرمها و قواعد حقوق بشری است که تا بدین حد بطئی و به زحمت در طول ۲۵ سال اخیر توسعه یافته، یا حداقل عنوانینی به این رکن عامرانه حقوق خواهد بود. وظیفه حقوقدانان بین المللی و نیز سیاستمداران این است که به دنبال «ابزارها» و «انگیزه‌هایی» باشند تا کشورها را وادار کنند که در مسیر اجرای تعهدات بین المللی شان ناظر بر اجرای حقوق بشر باشند، این چنین نیست که حاکمیت کشور همچون سدی در برابر اجرای حقوق بشر باشد. آن «دولت بد» است که این مسئله را پیش می کشد.^{۴۴}

اعمال بین المللی حقوق بشر در جهان متشکل از کشورهای دارای حاکمیت موانع

موانع متنوع و پیچیده هستند:

نخست- نظام بین المللی کثرت گراست متشکل از فرهنگهای مختلف و فلسفه ها و نظامهای ارزشی- سیاسی نامتجانس می باشد. از این رو یک نگرش واقع بینانه در اسناد «بین المللی حقوق بشر» بایستی ما را متوجه ملاحظه هوشمندانه ای کند که جامعه بین المللی (در تنظیم این اسناد) به زحمت به حداقل اجماعی راجع به معنایی که در این حقوق صراحت دارد، رسیده است.

دوم- در بسیاری از موارد، اعمال حقوق بشر، به چیزی کمتر از چشم پوشی و اغماض حکومتها و رهبرانی که حامی موقعیتشان در یک جامعه و کشور می باشند، منجر نمی شود. اعمال حقوق بشر، فاقد ترقی و پیشرفتی است که سایر نرمهای حقوق بین المللی دارا هستند. حداقل در یک نگرش محدود پایداری و دوام این نرمها، منوط به توافق متقابل است.^{۴۵}

سوم- ولو این که طبیعت الزام آور حقوق بشر پذیرفته شود، در بسیاری از موارد شرایط اساسی و بنیادین جهت اعمالشان فراهم نیست. «محاکم حقوقی موظف» کافی؛ یک زمینه مناسب اجتماعی- اقتصادی که باید برای اجرای حقوق اجتماعی- اقتصادی اختصاص داده شود، یا کارشناسان حقوقی مجرب که مسئول پاسخ گویی به تقاضاهای قواعد حقوق بشر بین المللی باشد، وجود ندارند.

() .

45- This has been very pertinentlly observed by Richard Falk, see Falk, Human Rights, s upra note 2, at 33.

با توجه به لیست ناقص «موانع» اعمال حقوق بشر در جهان متشکل از کشورهای دارای حاکمیت، می توان این پرسش را مطرح نمود که آیا سازمان اجرایی بین المللی معاصر، برای این تکلیف و مسئولیت خطیر کافی و قابل قبول است؟ و آیا همیشه می تواند (قابل قبول) باشد؟ پرسشی از دیدگاه «فراملیتی» به آن پاسخ منفی داده می شود، اما وقتی که مکانیسمهای اجرایی معاصر تحلیل می شود، این تنها جواب ممکن به پرسش نیست.

سازمان اجرایی بین المللی برای (اعمال) حقوق بشر

در نظام منطقه ای موجود جهت اجرای بین المللی حقوق بشر، مطابق کنوانسیون حقوق بشر ۱۹۵۰. کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، (تحقیقاً) شایسته ارزیابی و قضاوت منفی نیست. مکانیسمهای اجرایی تا حد زیادی مترقی بوده و کیفیت یک سیستم واقعی «نظارت قضایی» را کسب نموده اند. از سوی دیگر، وضعیت کشور، دارای حاکمیت ذی نفع در سیستم منطقه ای فوق، از طریق واگذاری یک قلمرو و حوزه صلاحدید به آنها و کنترل آنها مطابق با سیستم، به اندازه کافی مورد قبول واقع شده و به خودی خود آنها را برای پذیرش صلاحیت ارکان بین المللی مربوطه آماده تر می سازد. تجربه منطقه ای معاصر، از چنین ماهیتی خاص برخوردار می باشد که کم و بیش در مناطق مشابه سیاسی - فرهنگی محقق می شود، اما به سختی می تواند به عنوان یک الگو (جهانی) انتخاب شود تا به آسانی در جاهای دیگر اعمال گردیده و یک نگرش جهانی ناظر بر اجرای حقوق بشر مهجور را ممکن سازد.^{۴۶} لذا برای کنار گذاشتن جنبه های منطقه ای سازمان اجرایی حقوق بشر، بایستی تناسب یا عدم تجانس مکانیسمهای اجرایی بین المللی ارزیابی گردد به این منظور که احراز شود آیا هیچ دلیلی برای نظریه که قواعد اعمال حقوق بشر در یک جهان متشکل از کشورهای دارای حاکمیت تحقق پذیر می باشد، وجود دارد یا خیر؟ در میان اسناد اجرایی معاصر دو نوع مکانیسم را می توان از یکدیگر متمایز نمود:

۱- مکانیسمهای سیاسی

46- For a rather thorough discussion of the opportunities the regional approach supposedly provides in general (including ample documentary material), see R. Lillich F. Newman, *International Human Rights, Problems of Law and Policy* 546 (1979).

مکانیسمهای شبه قضایی^{۴۷}

«مکانیسمهای سیاسی» بایستی در صلاحیت و مطابق قابلیت های ارگانهای سازمان ملل نظیر شورای امنیت، مجمع عمومی و ارگانهای اصلی آژانسهای تخصصی ملل متحد باشد تا پیرامون تضمین رعایت حقوق بشر به وسیله کشورهای عضو و تا اندازه ای با بسیج افکار عمومی از طریق تحقیق و بررسیهای سراسری در مورد هر گونه نقض حقوق بشر و به اطلاع عموم رساندن آن تخلفات، عمل کند. از طرف دیگر شیوه های «گزارش دادن» و «دادخواهی نمودن» به عنوان «مکانیسمهای شبه قضایی» در نظر گرفته می شود. بر این اساس گزارشهای منظمی از سوی کمیته هایی که به وسیله کنوانسیونهای مختلف ملل متحد تشکیل شده، تهیه می شود. کمیته هایی که مرکب از اشخاص برجسته و آگاه به مسائل حقوقی و دارای صفات عالی اخلاقی است گزارشهای مربوط به وضعیتهای حقوق بشر را مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار می دهند.^{۴۸} کشورهایایی که برای نقض حقوق بشر مورد انتقاد و سؤال قرار می گیرند، فرصت دارند تا مسائل خود را در این م.ضوع در قالب «سیستمهای سیاسی شبه قضایی» ارائه دهند، از این رو زمینه ای برای آغاز مذاکرات بین المللی در مورد مفاد یا ماهیت بین المللی «قواعد حقوق بشر» مورد توافق، به ویژه در موقعیتهای و نشستهای فرهنگی مختلف، فراهم می شود.

چند پیشنهاد برای بهبود اعمال حقوق بشر

در مقیسه با میزان زیاد تقضهای فاحش و شرم آور حقوق بشر که در همه جهان رخ می دهد، ممکن است اتخاذ مکانیسمهای بین المللی برای اعمال حقوق بشر، ناچیز و اندک به نظر آید.^{۴۹} از سوی دیگر نشانه هایی وجود دارد که علیرغم پیشرفتهای بسیار تدریجی و آرام مکانیسمهای که در این بحث بررسی شده اند، چندان هم اندک نبوده، به ویژه اگر به وسیله برخی تضمین های استراتژیکی تقویت شود. معهذا بایستی دقت شود که هیچ استراژی اساسی سنتی یا نوین یک شبه ثمر و نتیجه نداده است. حمایت از حقوق بشر بر مبنای یک طرح بین المللی، پدیده ای بسیار نوین در روابط بین المللی است. به نظر می رسد از یک دیدگاه وسیعتر از حیث زمانی، دستاوردهای بین المللی در زمینه حقوق بشر، به ویژه در نیل

47- For a more detailed discussion and description of these mechanismd, see J. Delbrick , supra note 24, at 123. Along simslar Lines of classification, see A. Kohl, Zwischen sta at und weltstaat

48- See, for example, the system established under part IV of the International Covenant Civid and political Rights, supra note 32.

49- See generally Falk, Responding to Severe Violations, supra note 5.

به يك توافق عام و اجماع درباره حقوق اساسی بشری كه بايستی حمايت گردد، ناچيز نباشد. با اين وجود، اصلاح و تغيير ضروری و تا اندازه ای همه میسر (اگر يك استراتژی معتدل و مداومی پذیرفته شود)، می باشد.